



# خواهران بهشتی

● تصویرگز: عاطفه فتوحی

● مهدی معینی

هنگام تولد، ناگهان چهار بانو از بهشت ظاهر شدند. حضرت خدیجه<sup>(س)</sup> پرسید: «شما که هستید؟» گفتند: «ما خواهران بهشتی شما هستیم و به دستور خداوند برای یاری شما آمده‌ایم.» اولین بانو ساره، همسر حضرت ابراهیم<sup>(ع)</sup> بود. دومی، بانو آسیه، همسر فرعون و نامادری حضرت موسی<sup>(ع)</sup> بود. دو بانوی دیگر خواهر و دختر حضرت موسی<sup>(ع)</sup> بودند. عاقبت فاطمه<sup>(س)</sup>، سرور و بزرگ زنان جهان، متولد شد.

سخنرانی که تمام شد از مامان پرسیدم: «پس بقیه‌ی داستان چه می‌شود؟»

مامان گفت: «این جلسه هر روز تا یک هفته ادامه دارد.» من هم هر روز زودتر از قبل، گوشه‌ی ایوان و کنار مامان می‌نشستم و به سخنرانی گوش می‌دادم. روز آخر آقای سخنران در حالی که بغض کرده بود گفت: «عاقبت سال‌های شیرین زندگی فاطمه<sup>(س)</sup> با پدر و سال‌های تلخ و سخت زندگی بدون پدر، به آخر رسید. این بانوی بهشتی در آخرین ساعات زندگی رو به همسرش امام علی<sup>(ع)</sup> گفت که او را

صبح جمعه، از خواب که بیدار شدم، زود وضو گرفتم و به نماز ایستادم تا آفتاب نزده، نمازم را بخوانم. با خودم گفتم: «چرا هیچ صدایی در خانه نیست؟ نه خبری از باباست، نه از مامان. یعنی کجا رفته‌اند؟»

نگران شدم، چندبار صدا زدم؛ اما نبودند. به طرف پنجره رفتم. چشمم به ایوان کوچک جلوی اتاق افتاد. مامان، چادر به سر در گوشه‌ی ایوان به دیوار تکیه داده بود و از جایش تکان نمی‌خورد. به ایوان رفتم و گفتم: «مامان، این جا چه می‌کنی؟»

مامان سرش را برگرداند و گفت: «بابا به روضه خانه‌ی همسایه رفته، من هم از این جا دارم به سخنرانی گوش می‌دهم.»

تازه صدای سخنران را شنیدم: «... وقتی پسران پیامبر اسلام<sup>(ص)</sup> از دنیا رفتند، دشمنان پیامبر<sup>(ص)</sup> همه‌جا اعلام کردند که چون از او فرزندی نمی‌ماند، بعد از مدتی نام او هم فراموش خواهد شد؛ اما خواست خداوند، این نبود. پس برای پیامبرش، سوره‌ی کوثر را فرستاد و مژده‌ی تولد حضرت فاطمه<sup>(س)</sup> را به او داد.»



هفته‌ی بعد که داشتم مشق‌هایم را می‌نوشتم، مامان من را دید و با تعجب گفت: «چرا آن‌جا نشسته‌ای؟»  
گفتم: «این گوشه‌ی ایوان را بیش‌تر از هر جای دیگر خانه دوست دارم.»

شبانه غسل بدهد و شبانه دفن کند و محلّ قبر او را به کسی نشان ندهد و با همان آرامشی که هجده سال پیش به دنیا آمده بود، به سوی خداوند بازگشت. خواهران بهشتی منتظر او بودند.»

مامان چادرش را جلو آورده بود تا گریه‌اش را نبینم؛ اما هنوز شانه‌هایش تکان می‌خورد.

آقای سخنران سینه‌اش را صاف کرد و با صدایی که هنوز می‌لرزید گفت: «امروز معنی کوثر را خوب می‌فهمیم؛ چون اثری از آن دشمنان پیامبر (ص) نمانده است؛ اما پیروان آخرین فرستاده خداوند و فرزندان آن بانوی بهشتی، فراوان‌تر از گذشته، در سرتاسر جهان زندگی می‌کنند.»

